

بندار نيك      گفتار نيك      كردار نيك

يزدگرد شهر يار

يادگار جشن سال هزارم فردوسی

بقلم

پور داود



**YEZDGARD III**

(THE MARTYR-KING'S COMPLAINT  
AT THE WATER-MILL.)

BY

POURE-DAVOUD.

(*Souvenir for the Millennium of Firdausi*)



بمبئی ۱۹۳۳



پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک

یزدگرد شهریار

یادگار جشن سال هزارم فردوسی

بقلم

پور داود



**YEZD GARD III**

(THE MARTYR-KING'S COMPLAINT  
AT THE WATER-MILL.)

BY

POURE-DAVOUD.

(*Souvenir for the Millennium of Firdausi*)



۱۹۳۳ مبعی

Printed by Hoshang T. Anklesaria at the Fort Printing Press,  
No. 1 Parsee Bazaar Street, Fort, Bombay, and Published  
by Poure-Davoud, Santiniketan, Bengal.

کتابخانه کهنه کوی  
تاریخ ۱۳۱۵  
شماره ۱۹۵





دکتر رابندرانات تاگور  
DR. RABINDRANATH TAGORE

بشاعر و فیلسوف نامور بنگالی رابیندرانات تاگور  
تقدیم کردید

DEDICATED  
TO  
THE POET PATRIOT AND PHILOSOPHER  
OF  
INDIA  
RABINDRANATH TAGORE



تفسیر کبیر نامه مینوی اوستا

تفسیر پورداود

- ۲ گاتها  
سرودهای پیغمبر پاك ایران زرتشت سپستان اوشه روان  
بامتن اوستا و با ترجمه مقالات آن بانگلیسی بقلم دینشاه جی جی  
باهای ایرانی (سلیستر)  
گاتها نیز بقطع کوچک (بغلی) بدون متن اوستا و مقالات و  
توضیحات و ترجمه انگلیسی چاپ شده موجود است  
۳ یشتها  
جلد اول از هرمزد یشت تا خود رشن یشت بامتن اوستا  
جلد دوم از فروردین یشت تا خود زامیاد یشت  
۲۰۰ جلد آن بامتن اوستاست

۴ خرده اوستا بی متن اوستا

- ۵ یسنا  
جلد اول فصل ۱-۲۷ در تحت طبع است  
این تفسیر فارسی با مقالات دینی و تاریخی و لغوی و باحواشی و  
توضیحات فراوان، بااضام فرهنگ لغات اوستا و فارسی و فهرست  
اسماء خاص در میان کلیه تفاسیر موجوده چه بزبان کجراتی و  
چه بزبانهای اروپائی بزرگترین و مشروحترین تفسیر اوستاست  
مجلدات دیگر این تفسیر بهمین رویه فراهم خواهد شد  
﴿تالیفات دیگر پور داود﴾

- ایران شاه  
خرم شاه  
پوران دخت نامه  
سوشیانس  
تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هند با ۵۷ تصویر  
نطقهای است راجع بآئین و تاریخ و زبان قدیم ایران  
دیوان اشعار با ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی  
(سلیستر)  
رساله ایست در خصوص سوشیانس = سوشیانت و موعود زرتشتی





سکه یزدگرد سوم \*

موضوع این منظومه که قسمتی در برلین و قسمت دیگر در ویسوا بهارتی Visva Bharati مؤسسه دکتر ناگور Tagore در بنگاله سروده شده راجع است بکشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی و ویران شدن ایران بدست عربها

یزدگرد سوم (۱۱-۳۱ هجری) پسر شهر یار، نوۀ خسرو پرویز پس از شکست قادسیه در سال چهاردهم هجرت و بتاراج رفتن مداین در سال شانزدهم هجرت و در همشکستن لشکریان ایران در نهاوند در سال بیست و یکم هجرت چندی در عراق و فارس و کرمان و سیستان سرگشته همیگشت تا اینکه

---

\* در خصوص مسکوکاتی که از یزدگرد سوم بجا مانده رجوع شود به

Sāsānian Coins by F. D. J. Paruck Bombay 1924 T. XXXI and p. 494 cf. p. 119-122.

شاهنشاه جوان بامید گرد آوردن سپاه و یاورى همسایگان  
 بخراسان روی آورد در آن سر زمین در جنگ با ترکان،  
 مرزبان مرو، ماهوی سوری، بد و خیانت نمود بناچار از میدان  
 روی بگردانید و با سیائی بنزدیک مرو پناه برد در آنجا خسرو  
 آسیابان بتحریرک ماهوی سوری که خود بتاج و تخت ایران چشم  
 داشت دست یزدگرد را از دامن کوشش کوتاه ساخته وی را  
 در سی و یکم هجرت بکشت

راجع به یزدگرد سوم و سر انجام وی و خانواده وی  
 بمقالات دوست دانشمند آقای سعید نفیسی ملاحظه شود. در  
 مجله مهر چاپ طهران سال اول شماره ۲ ص ۱۳۱-۱۳۵ و  
 شماره ۳ ص ۱۹۷-۲۰۶ و شماره ۴ ص ۲۶۵-۲۷۳



کردار نيك

گفتار نيك

پندار نيك



بياد ايران

بنام يزدان

## يادگار جشن سال هزارم فردوسي

فردوسی در کشته شدن یزدگرد گوید:

«دریغ آن سر و تاج و بالا و برز  
دریغ آن بروشاخ و آن دست و گرز

دریغ آن سر و تخمه اردشیر  
دریغ آن سوار جوان هزیر»

---

## یزدگرد شهریار

هر یمن لوای ظفر بر فراشت  
عرب را بایران زمین بر گاشت

شکست اندر افکنند در قادسی  
تپه ساخت آن اختر پارسی

همایون درفشش نگونسار کرد  
سپاه و سپهبد همه خوار کرد

مداین بروی عرب بر گشاد  
ز کشور بر آورد دود از نهاد

۵ چو در تیسفون سعد و قاص زیست  
ز سر چشمه دجله همه خون گریست

بتاراج رفت آنچه بدسیم و زر  
ز ایوان شاهنشاه دادگر

سپاه عمر زی نهادند رفت  
سر افزای از کوه الوند رفت

در آن سر زمین پشت ایران شکست  
بلند اخترش گشت چون خاک پست

پس از چار صد سال فرو مهی  
ز ساسانیان تخت آمد نهی

۱۰ ز کردار امریمن زشت خوی  
فرو ریخت از یزدگرد آبروی

بری رفت شه شد بر آتشکده  
دلش چاك چاك و بدرد آزده

یکی باز گفت اندر آن دادگاه!  
گرفت آذر پاك و برشد براه

شتابان سوی مرو بنهاد روی  
در اندیشه از دشمن کینه جوی

بود تا که یاری کند روزگار  
سپه کرد آرد پی کار زار

۱۵ چو ز ایران زمین روز خوش درگذشت  
شهباش گو بری باش و گو مرو دشت

در آن سر زمین نیز بیچاره ماند  
پریشان و بی یار و آواره ماند

۱ باز که باج و واج و باز و واژ هم گفته شده دعائی است که آهسته  
بر زبان رانند یا بعبارت دیگر زمزمه کنند رجوع بخرده اوستا تفسیر نگارنده  
ص ۸۲-۸۴

دادگاه بمعنی آتشکده است که آتش بهرام یاور هرام و آتش آذران  
و یزشنخانه نیز گویند آتشکده ری بخصوصه مقدس شمرده میشده یزدگرد از  
بیم اینکه ری بدست عربها افتاده آتشکده ویران شود آذر مقدس را از  
آنجا برگرفته با خود ببرد و در آنجا در کاخی فرو نهاد

بيك آسبا برد آنجا پناه

بيا سود از جنگ و از رنج راه

بآيين به شاه يزدان پرست

گشود از میان گستی و باز بست<sup>۱</sup>

ستایش نمود و اوستا سرود

آشَم گفتم و بر "کَمَنَ مَز" لب گشود<sup>۲</sup>

۲۰ نیایش کنان از ره راستین

پیغمبر پاک خواند آفرین

۱ گستی یا کشتی بندی است از ۷۲ نخ بافته میشود بعدد ۷۲ فصل  
 یسنا، هر زرتشتی از بستن آن ناگزیر است باید همیشه بر میان داشته باشد و پیش  
 از نماز و پرستش آن را گشوده و نیرنگ کشتی بستن خوانده دوباره بر میان  
 نهد رجوع بخرده اوستا ص ۵۸-۷۴

۲ آَشَم و هُو... دعای کوچکی است که همیشه در سر زمان  
 مزدیسنان است و در هر موقعی خوانده میشود رجوع بخرده اوستا ص ۴۴-۸۵  
 هر يك از ۱۷ فصل گاتها که از سرودهای خود پیغمبر ایران است بنخستین  
 کلمه یا بنخستین کلمات خود نامزد شده است فصل چهارم از اشتود گات  
 (یسنا ۴۶) چنین شروع شده: کام نوئی زَم و سه و سه (Kām nomōi  
 zam از همین کلمات یسنا ۴۶ را کَمَنَ مَز و سه و سه است Kamnameza نامزد  
 کرده اند در این فصل پیغمبر از ناکامیابی خود و تعاقب دشمنان گله کرده  
 فرماید: بکدام زمین فرار کنم، بکجا رفته پناه جویم . . . .

روان نیاگان خود کرد یاد  
 ز شاهان پیشین با فرو داد

کله کرد از بخت خود شهریار  
 چنین گفت با دیده اشکبار:

همی شرمم آید از این تاج خویش  
 و ز این تیغ و این طوق شاهان پیش

از این ارغوان جامه خسروی  
 و ز این سدره و کسقی مینوی<sup>۱</sup>

۲۵ هم آزم دارم ز خورشید و ماه  
 نیارم بنهاید کردن نگاه

تو گوئی کنون مرغان بر درخت  
 خروشنند بر شاه شوریده بخت

گشوده زبانت از پی سر زنتش  
 بگردار شاهنشاه بد کنش

تو گوئی که از زمزم باد و برگ  
 بگوشم رسد نغمه مرگ مرگ

۱ سدره پیراهنی است سفید و ساده هر زرتشتی از در بر داشتن آن

ناگزیر است رجوع بخرده اوستا ص ۶۱-۷۲

ز این همه بند دل بکشد  
همه رشته زندگی بر درد

۳۰ چسان شوم بانگی است اندوهگین  
شرارنده آوازه سهمین

نوائی است سوزنده و دلخراش  
بسان دم ازدها ز هر پاش

نوائی است برهزن انجمن  
بر آورنده شیون از مرد وزن

نیوشم از این زمزمه مرگ خویش  
هم آسیب ایران و روز پریش

در این آسیا نیز ز این خاک و آب  
ز سر هوش و از تن شدم توش و تاب

۳۵ تنم را خاک را گشت باری گران  
بلرزد دلش چون دلم در میان

نخواهد که روزی بر آن سر برم  
شی را شود بالش و بستم

چسان کف بر آورد از خشم رود  
شگفتی که دید است از آب دود



تو گوئی که آتش فتاد اندر آب  
 گریزد خروشان ز من باشتاب  
 نخواهد که آرام گیرد بر  
 بشوید دی دیدگان ترم

۴۰ کند چهره ام پاك از گرد راه  
 نوازده شه بیكس و بی یناه

تو گوئی که خورشید زرین سپهر  
 ز ایران و شاهش بیرید مهر

کشیده برنخ تیره پرده ز میخ  
 ز من چهره خویش دارد دریغ

نخواهد که بیند دگر روشنی  
 گرفتار چنگال اهریمنی

چو این روز تیره ز من بگذرد  
 تنم را بشام سیه بسپرد

۴۰ ندانم شب ماه و استارگان  
 چگونه پذیرند شاه جوان

چنان مینماید که از چار سوی  
 زمین وزمان است بد رود گوی

نماند بگیتی کسی پایدار  
اگر رستم است و گر اسفند یار

نه گشتاسب ماند و نه ارجاسب ماند  
نه پیران و فرزانه جاماسب ماند

نه داراب ماند آن شه نامور  
نه اسکندر آن مرد پرخاشختر

۵۰ همه رهرو نیم در روزگار  
سوی منزل نیستی رهسپار

میانه مرا کاروان چست و زود  
بسر منزل مرگ آمد فرود

خنک آن کرا هست انجام نیک  
از او ماند اندر جهان نام نیک

ز ساسانیان در سر انجام کار  
چو من میوه تلخ آمد بیار

ز من گشت ایران همه تلخ کام  
سر افکنده و بیگس و زشت نام

۵۵ همانا که از مرگم این مرز و بوم  
پذیرد بخود رنگ تنگین و شوم

سیه روی گردد از این رنگ تنگ  
شود گلخنی زشت و تاریک و تنگ

بماند ز من تنگ بس یادگار  
روانم بدیگر سرا شرمسار

تو کوئی که مامم بی تنگ زاد  
همه نام ایران ز من شد بیاد

مبادا دگر پروراند جهان  
چو من تیره بختی سیه رو جوان

۶۰ هراسم نه از مرگ خونخواره است  
همی بیمم از تنگ پتیاره است

بروز من این دولت و دین برفت  
ز ایرانیان یار دیرین برفت

چو رفت از میان تاج و تخت شهی  
نماند بجا نیز دین بهی

چگونه بیاسخ بزرگشت پیر  
چگونه شوم نزد شه اردشیر

چسان بایدم رفت زی شاهپور  
سخن چون کنم نزد بهرام کور

۶۵ همی شرم دارم ز نوشیروان  
 ز پرویز شاهنشۀ کامران  
 سر افکنده سوی نیاکان شدن  
 سوی بهلوانان و گردان شدن  
 سبک ز ارمغان و گران از گنه  
 رساندن ز ایران پیامی تبه  
 نزیدد شهی ره چنین بسپرد  
 ره آوردی از ننگ با خود برد  
 نه اینجا خوش و نه بدیگر سرای  
 ز بیداد اهریمنی وای وای  
 ۷۰ فسرده شود آذر ایزدی  
 نجوید کسی ره سوی بخردی  
 نه برزین بماند نه آذر گشسب  
 نه آذر فروغ ز کین عرب<sup>۱</sup>

---

۱ آذر برزین مهر و آذر گشسب و آذر فروغ از آتشکدهای بسیار معروف عهد ساسانیان برده نخستین در ریوند (خراسان) دومین در شیز (آذربایجان) سومین در کاریان (فارس) بحسب ترتیب آتش کشا و رزان و آتش یادشاهان و رزمیان و آتش موبدان و پیشوایان شمرده میشده است رجوع شود بخرده اوستا ص ۱۳۲ و جلد دوم پشتها تفسیر نگارنده ص ۳۳۰-۳۳۱



پريشان شود نامه باستان  
 دگر نشوي زمزم موبدان  
 دگرگون شود رسم لهراسبي  
 كهنبار و هم جشن گشتاسبي<sup>۱</sup>  
 هر يمن بخت و بدین دست يافت  
 ز من قره ایزدی روی نافت  
 ۷۵ شد ایران بمن تنک و من ننگ وي  
 بهارش سر آمد ز من يافت دي  
 مبدا که نام چو من شهریار  
 بماند بسر دفتر روزگار  
 مبدا که نفرین ایرانیان  
 بماند روان مرا جاودان  
 ندانم گناهم بکیتی چه بود  
 که اینک سزا این چنین رو نمود  
 پتت گویم ار رفت از من گنه<sup>۲</sup>  
 گر اندیشه ام بود زشت و تبه

۱ در خصوص كهنبارها، شش جشن بزرگ بخرده اوستا ص ۲۱۵-  
 ۲۲۳ ملاحظه شود  
 ۲ پتت از لغات بهلوی و یازند از کله اوستائی پشیتت  
 paitita یعنی توبه است رجوع شود بخرده اوستا یاورقی ص ۷۳



۸۵ دریفا ز قَرّ و ز بُرز کیان

دریفا ز آیین اسپیتامان<sup>۱</sup>

دریغ از درِ مهر و آتشکده<sup>۲</sup>

دریفا ز بهمنجنه و از سده<sup>۳</sup>

فراوان دریغ و هزاران فسوس

ز خود و ز جوشن ز کرنا و کوس

ز ییل و درفش و سپاه و تیر

ز ژوبین و کرز و ز شمشیر و تیر

دریغ از بزرگان و آزادگان

دریفا ز روشندلان موبدان

۹۰ دریفا ز گنج و ز اورنگ زر

فسوس از جوانان زربن کمر

۱ اسپیتان که اسپنتان هم گفته شده در اوستا سیتیم ددو۳۳۳-  
 Spitama یا سیتامَ ددو۳۳۳- Spitama آمده در مروج الذهب مسعودی  
 (اسپیمان) و در بندهش (سیتامان) همین جدّ زرتشت دانسته شده است  
 در اوستا و در کلیه کتب دینی پهلوی اسپیتان اسم خانواده زرتشت است  
 غالباً در خود اوستا یغمبر با اسم خانوادگی خود نامیده شده است

۲ در مهر = پرستشگاه، آتشکده

۳ راجع بجهنهای بهمنگان یا بهمنجنه و سده به یشتها جلد اول  
 ص ۸۹-۹۰ و ص ۵۱۴-۵۱۵ و خرده اوستا ص ۲۰۹-۲۱۰ ملاحظه شود

دریغ از کسان و زیاران بزم

ز مردان جنگی سواران رزم

کجا رفت پیروز جان پرورم<sup>۱</sup>

زن مهربان و سه تن دخترم<sup>۲</sup>

۱ پیروز پسر یزدگرد سوم که پچین پناه برده در هانجا مرد ولیمهد بوده اسم پسر دیگر یزدگرد را بهرام نوشته اند رجوع شود باحوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی جلد اول طهران ۱۳۱۰ ص ۱۹۶-۲۰۰

۲ در خصوص سه دختر یزدگرد ابن خلکان در شرح حال امام زین العابدین از کتاب ربیع الابرار ابوالقاسم الزنجیری که در سال ۴۶۷ هجری متولد شده و در ۵۳۸ در گذشت نقل نموده مینویسد: وقتی که صحابه اسرای ایران را در خلافت عمر بن الخطاب بمدینه آوردند در میان آنان سه دختر یزدگرد بودند عمر امر کرد که دختران یزدگرد را بفروشند علی بن ایطالب بدو گفت که با دختران پادشاهان معامله دختران رعایا نباید کرد عمر گفت پس چگونه معامله باید کرد علی گفت قیمت آنان را باید معین کرد و بهر قیمت که رسید هرکس که خواست قیمت آنان را داده اختیار کنند عمر فرمان داد بآنان قیمتی دادند بعد علی بن ایطالب هر سه را بگرفت یکی را بعبدالله پسر عمر داد دومی را پیسر خود حسین داد و سومی را محمد پسر ابوبکر داد سالم از عبدالله آمد؛ زین العابدین از حسین آمد؛ قاسم از محمد آمد پس این سه نفر با همدیگر پسر خاله و مادرهایشان دختران یزدگرداند (رجوع باین خلکان جلد اول ص ۳۴۷) اسم مادر زین العابدین مشهور است به شهر باو شیخ مفید در ارشاد اسم او را شاه زنان ضبط کرده است



فغان کز سرا پرده ام بانوان  
شده بنده و برده نازیان

بخاک و بخون خفته اسپیدان  
نهی گشت ایران ز ناماوران

۹۵ فرومایه بنشست بر جای رد  
شده خرکه خسروی آت ده

ددي خیره سر، سنگدل، سخت روی  
تبه کار و ناپاک و بی آبروی

ز نازی ستمکار تر دیو نیست  
بر ایران از این دیو باید گریست

در این آسیا بیگس و بی سپاه  
کسی همدم نیست جز اشک و آه

بجز مرغ ککو دگر هیچکس  
بدرد دم نیست فریاد رس

۱۰۰ من و فاخته هر دو دل باخته  
ز ککو دو صد گفتگو ساخته

بن و بارکو بازکو بوزکو  
سرا پرده کو چتر پیروز کو

کجا برسم و خواب و خوابیگران<sup>۱</sup>

نی و چنگ و تنبور و رامشگران

بدل داغدارم دلارام کو

ز بهر لب تشنه ام جام کو

تم خسته، کو پرنیان بستری

در اندوه کو یار جان پروری

۱۰۵ چون درجهان خوار و بیچاره کیست

بگیتی چون من زار و آواره کیست

گر از دیده ام خون بیارد رواست

و گر سینه ام چاک گردد سزاست

نزیبدم سرم را بجز تاج خوف

نشاید تم جز بخاک زبون

خوش ار آسیا گردددم دخمه گاه

سراید چنین روز و بخت سیاه

گله چون ز شاهنشاه اینجا کشید

زره ناگهان آسیابان رسید

۱ برسم در اوستا برسن <sup>سلا:دند:د:</sup> baresman عبارت است از

شاخهای تر برخی از درختان مانند انار و تمر که در سرخوان از برای

شکرانه نعمت بدست گرفته زمزم میکردند رجوع شود بجلد اول ص ۵۵۶-۵۶۰

- ۱۱۰ یکی دشنه زد بر تهبگاه شاه  
 خروش از دل شاه بز شد بمام  
 ز زخم تنش خون جبهیدن گرفت  
 روانش بیالا پریدن گرفت  
 فرو بست لب از گله باز ماند  
 ز زخم گران اشك از دیده راند  
 چو خونش بخاك سیه در سرشت  
 سیه روزی بوم ایران نوشت  
 بگرد اندر آمد سر تاجدار  
 شد ایران زمین بی شه و سوکوار
- ۱۱۵ گذشت از جهان شهر یار جوان  
 سر آمد چنین روز ساسانیان  
 بفردوس زرتشت افسرده شد  
 دل کورش از درد آزرده شد  
 گریبان بدرید شه اردشیر  
 بنالید پرویز بهر نبیر  
 ز البیز بر شد غریبو و خروش  
 بلسر زید بنیان استخروش
- 
- ۱ یزدگرد سوم نیره خسرو پرویز بوده است

ز آسیب کارون سراسیمه شد  
 دل آب چیچست دونیمه شد<sup>۱</sup>  
 ۱۲۰ ز مهمان کشی مرو شرمنده گشت  
 بنزد خراسان سر افکنده گشت  
 ز دریای خوارزم تا آب یارس  
 ز ایران زمین خاست بانگ هراس:<sup>۲</sup>  
 ز چرخ برین خاست شور و غریو  
 که شد خاک جم بی سر و بی خدیو  
 دریغا از آن ناهور میبهان  
 نفو بر چنان کینه ور میزبان  
 دریغ آن جوانمرد پاکیزه خوی  
 دریغ آن یل خوبرو مشکموی  
 ۱۲۵ دریغ آن برو بُرز آزاده سرو  
 که افتاده از پای در مرز مرو

۱ دریای خوارزم = دریاچه آرال

۲ چیچست در اوستا چیچست 𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 = Čaēcasta در پهلوی  
 و فارسی اسم دریاچه است که امروزه ارمیه (رضائیه) گوئیم رجوع بجلد  
 دوم یشتها ص ۲۸۸

دریغما بایران و ایرانیبان  
دریغاز نام و ز رنگ و نشان

نکر تا که از خون شه یزد گرد  
چه رنگ آرد این گنبد لاجورد

نه خون سیاوش بد این خون شاه  
که کیخسروش چست شد کینه خواه

ز تازی کسی کینه زین خون نجست  
نه دامن از این رنگ ننگین بشت

۱۳۰ از این لخت خون رنگها شد پدید  
چنو چشم کس اندر ایران ندید

از این خون بکشور تبه گشت روز  
پوشید رخ بخت گیتی فروز

از آن روز گلزار ما خار گشت  
ز هر سو گزندی نمودار گشت

از آن روز شد واژگون بخت زن  
سیه چادر افکند و شد شوم زن

رخ نازینش پیرده نهفت  
بزندان سرا شد باندوه جفت

۱۳۵ از آن روز هم مرد درویش شد  
سبک مایه و سست اندیش شد

گریزان ز مال و زن و آدمی  
همیخواست از جنیان همدمی

چوش استری گشته و خویشکام  
بیابان نورد و گسسته لگام

جوانمردی و رادی از یاد داد  
ز ناماوران نام بر باد داد

عرب وار در یوزی آغاز کرد  
بکشور ز دوزخ دری باز کرد

۱۴۰ به بیغوله شد ذکر هو هو گرفت  
چو جفدی بویرانها خو گرفت

نه خون بود و بس کز تن شاه رفت  
هم امید ایران بناگاه رفت

امید است سرمایه زندگی  
از آن است شادی و فرخندگی

بگیتی هر آنکس که بازد امید  
کند شام بر خویش روز سپید

چو امید ز ایرانیان رخت بست  
بشستند از کوشش و کار دست

۱۴۵ هنر خوار گشت و خرد خیره شد  
زبون گشت دانش، منش تیره شد

ز آزادگان گشت قَرّ و فروغ  
چو زنگی سر از پرده بر زد دروغ

بمقتید خاک از دم ازدها  
هریمن بر افراشت خونین لوا

بلرزید دشت و بتوفید کوه  
ز بیداد نازی شد ایران ستوه

ببارید از ششدر آسیب و رنج  
همی کین و بیداد و درد و شکنج

۱۵۰ عرب چیر شد از کسان خون فشاند  
بآینشاش چست بدرود خواند

بگرداند از خونشاش آسیاب  
بگرد از ستم اهرمن کامیاب

نیامد بجز کینه و دشمنی  
ز نازی که بُد بیک اهریمنی

از این سهمگین روی پتیاره دیو  
 ز مزدا پرستان بر آمد غریب

نیارست کس دین به یاد کرد  
 دل خویش از راستی شاد کرد

۱۵۵ چو يك چند سالی سر آمد چنین  
 خوشی روی بر نافت ز ایران زمین

شده مرز ویران و مردم پریش  
 بیکم قضا و قدر داده خویش

جهان را سرائی پُر آزار خواند  
 هر آنچه اندر آن است مردار خواند

غنوده چو کرمی در این لاشه دان  
 بامید غلمان و حور جنان

✱ ✱ ✱ ✱ ✱ ✱

هلا در جهان ای سر افکنده مرد  
 ز خود بایدت یکدمی یاد کرد

۱۶۰ ز خواب گران بایدت چشم شست  
 ز رخ گرد ننگین بر افشاند چست

پس از يك هزار و سه صد سال خواب  
 سزد گر رخ و دیده شوئی بآب



نگاهی بمرز و بکاشانه کن  
تماشای بیغول و ویرانه کن

نگر دست بیداد نازی چه کرد  
بخاک نیاگان پس از یزد کرد

بکامت اگر اهرمن زهر ریخت  
بچشم جهان بین تو کرد بیخت

۱۶۵ بی کار خود چاره سازی نمود  
همه فتنه از دست نازی نمود

عرب را بایران هم او داد راه  
ربود از شهنشاہ تخت و کلام

بخواری جوانمرد ناکام کشت  
ز خویش فسرد آذر زرنهشت

همه کشورش کرد زیر و زبر  
تهی ز آتش و بیشه و جانور

بیالود آب و تبه ساخت خاک  
بشد تیره ز و آنج بد نا بناک

۱۷۰ فرو ریخت ایوان نگون کرد کاخ  
بجا ماند زان توده سنگلاخ

همه نغز و زیبا بگرداند زشت  
 بدید آمد از وی دگر کون سرشت

شنیدی زن و خواسته دشمن اند  
 فرستاده زشت اهریمن اند

شنیدی که پاداش تن پروری  
 بود در جناب حور رشک پری

ندانم که پاداش روز پسین  
 چگونه بود در بهشت برین

همیدانم ایران ز تن پروران ۱۷۵  
 بیاد آورد دوزخ نازیان

هلا ای جوانمرد کردن فراز  
 بیا ننگ دیرینه را چاره ساز

ز سر گیر اندر جهان زندگی  
 برون آی از ننگ و شرمندگی

دگر باره کاشانه آباد کن  
 روان نیاکان خود شاد کن

ز اوستای فرخنده بنیوش پند  
 همه پند آن نامه را کار بند

۱۸۰ باندرز پیشینیان گوش دار  
بگیتی درون رهبر خود شمار

زمین مادر نیک جان پرور است  
چنین است و این گفت پیغمبر است

جهان را خدا نیک و پاک آفرید  
ز نیروی خود آب و خاک آفرید

بر آورد از خاک کون کون گیا  
خرا ماند هر سو بسی چار یا

بر افروخت آتش بر انگیخت باد  
هر آنچه آفرید است نیکو نهاد

۱۸۵ بر افراشت بر بام گردون سپهر  
فروزنده از ماه و ناهید و مهر

تکه کن بر این آسمان و زمین  
سپاس آر نزد جهان آفرین

بگیتی هر آن کس نداند سپاس  
دلش کلبه تنگ و تیره شناس

خداوند هر چه پدید آورد  
نگهبانی آب بسپرد

پرستاری خاک ایران تر است  
هم این سر زمین ارمغان خداست

۱۹۰ نگهدار این کشور باستان  
ز آسیب و آزار بیگانگان

ز پندار و گفتار و کردار پاک  
دگر باره کن خاک خود تا بناک

چو خواهی کشی کیفر یزدگرد  
همان در جهان بایدت کار کرد

زبان بست و مردانه بازو گشاد  
ز آیین زرتشت بنمود یاد

ز سندان و از پتک آهنگران  
هم از خیش و از داس برزگران

۱۹۵ بر افراز آنچ از عرب گشت بست  
بچنگ آرتیری که بر شد ز شست

بدرمان ز خم کهن سال کوش  
که تا خون شامت نشیند ز جوش

ز نیروی دانش ز زور هنر  
همه قرّ و فیر وزی از خود شمر

جز از کار خود کامکاری مجوی  
جز از راستی رستگاری مجوی  
بہل قصہ نازی و بیغوی  
سخن گوی از خسرو پہلوی  
۲۰۰ شہنشاہ را تخت پایندہ باد  
دل ما ہمہر وطن زندہ باد

پور داود

۲۸ مہر ماہ ۱۳۱۲ = ۲۰ اکتوبر ۱۹۳۳

شانہی نیکتان Santiniketan بنگالہ، ہند

دارالفنون ویسوی بہارتی Visva-Bharati

مؤسسہ دکتہر رابندرانات تاگور Dr. Rabindranath Tagore

---







ULB Halle

008 910 952

3



21

WA

804





بندار نيك      گفتار نيك      كردار نيك

يزدگرد شهر يار

يادگار جشن سال هزارم فردوسی

xrite

colorchecker CLASSIC



COMPLAINT

(L.)

of Firdausi)